

خانم دکتر
خانه‌دار:

وزیر کشور خانه خودم هستم

هزینه‌های اقتصادی که با حضور زن در منزل صفر می‌شود با حقوق دریافتی وی در بیرون منزل برابری می‌کند

نرگس هوشمند ۴۶ ساله و دارای تحصیلات دکترای علوم سیاسی است. فردی که می‌گوید پیشنهادات زیادی برای اشتغال دائم داشته و دارد، اما خانه‌داری را به عنوان یک شغل انتخاب کرده است. گفت‌وگو «جوان» را با وی بخوانید. ■■■

از خودتان و تحصیلاتتان بگویید. نرگس هوشمند، متولد ۵۷ و دارای دو فرزند ۱۷ و ۱۰ ساله هستم. دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران دارم. شغل هستی؟ بله، خانه‌دار هستم.

منظورم از شغل، کارمند رسمی است! خیر، من شاغل بودن را محدودیت می‌دانم. بیشتر توضیح دهید، چرا با تحصیلات بالا، اما شغلی انتخاب نکردید و آن را محدودیت می‌دانید؟ من آزادی عمل را در نداشتن شغل ثابت می‌بینم. قوانین و حمایت‌ها در حوزه زنان شاغل یا مستکوت است یا خوب اجرا نمی‌شود و همین باعث می‌شود در تعارض با حقوق خانواده، فرزند و همسر قرار بگیرم. شاید مهارت‌هایی در روند زندگی کسب کنم، اما قوانین فعلی ما شیوه حمایتگری مناسب از زنان شاغل را ندارد. من زنان شاغل توانمندی را می‌بینم که در دوره‌های مختلف زندگی مثل یار داری، زایمان و... به

کار منزل کار آسانی نیست، اگر مردی بخواهد فرزند کوچک خود را مهدکودک بگذارد، چه میزان هزینه باید کند؟! در قبال هزینه پرداختی، آیا مهدکودک بچه را پارک و سینما و... می‌برد؟! اعتقاد دارم هزینه‌های اقتصادی که با حضور زن در منزل صفر می‌شود با حقوق دریافتی وی در بیرون منزل برابری می‌کند

پرونده

همراه با زنان خانه‌دار

منزل را دارد.

اشاره کردید حمایت‌های قانونی پایین یا اجرای ضعیف آنها باعث شده تا خانه‌داری را انتخاب کنید، آیا دلیل دیگری هم وجود دارد؟

ویژگی‌های شخصیتی خودم مانع از انتخاب شغل ثابت می‌شود. علاقه دارم مدیریت زمانم دست خودم باشد و خانواده با من در این زمینه همراه هستند.

شاغل بودن یا نبودن مادر در تربیت فرزند چه تأثیری دارد؟

مادرانی که خود را برای اجتماع تعریف می‌کنند بچه‌های کنشگر و فعالی دارند، پس ربطی به شاغل بودن و نبودن ندارد.

آیا به لحاظ مادی شرایط خوبی دارید؟

خیر، نه اینکه نیاز مالی نداشته باشم، اما قناعت می‌کنم. اجبار همسرم شاغل بودن یا نبودن نیست. من فعالیت اجتماعی دارم و در حوزه زنان، مقاله می‌نویسم، اما حتی در قبال فعالیت‌هایم دریافت مالی ندارم.

این هزینه می‌توانست در زندگی شما

معضل برمی‌خورد. آیا امکان فعالیت همزمان یک خانم در دو شغل خانهداری و خارج از خانه وجود دارد؟ خانم شاغل بخشی از انرژی و توان خود را با رسمیت در فضای اجتماعی به دست آورده و از این طریق هویت اجتماعی پیدا می‌کند. نمی‌توان گفت این موضوع بد است، اما به هر حال یک انتخاب و اولویت است. زنان شاغل می‌توانند در اوج باشند، اما نیستند. در عین حال خانم‌های توانمند زیادی داریم که با ورود به محدودیت‌های اشتغال از آن توانمندی‌ها عقب‌نشینی کرده‌اند.

کسی شما را مجبور به انتخاب خانه‌داری کرده است؟

خیر، خانه داری من یک انتخاب است. در عین حال و به عنوان یک کنشگر اجتماعی حتی برای زنان شاغل هم تلاش می‌کنم. حضرت زهرا(س) و حضرت زینب(س) فعالیت اجتماعی خود را نادیده نگرفتند و عالمه زمان بودند، بنابراین زن در بطن جامعه توانمندی اداره



تأثیر بسزایی داشته باشد، چرا صرف نظر کردید؟

کار منزل کار آسانی نیست. اگر مردی بخواهد فرزند کوچک خود را مهدکودک بگذارد، چه میزان هزینه باید کند؟! در قبال هزینه پرداختی، آیا مهدکودک بچه را پارک و سینما و... می‌برد؟! اعتقاد دارم هزینه‌های اقتصادی که با حضور زن در منزل صفر می‌شود با حقوق دریافتی وی در بیرون منزل برابری می‌کند.

اولویت اول شما در زندگی چیست؟ اولویت اصلی من خانه و خانواده است. خانه را مثل کشور خودم می‌دانم که در آن مقام وزارت دارم و در موفقیت و سطح پیش فکری و اعتقادی اعضای خانواده سهم بزرگی دارم. البته باتوان باید بدانند در خانه ماندن هم آدایی دارد و به معنای حبس شدن در خانه نیست.

مدرس
خانه‌دار:

بعضی‌ها معتقدند من از زندگی عقب افتاده‌ام!



ملیحه قاسمی، ۳۱ ساله کارشناس ارشد مدیریت و برنامه‌ریزی آموزشی است. شغل اصلی او خانه‌داری و البته در شبکه‌های اجتماعی دوره‌های مختلف تربیت جنسی کودک را تدریس می‌کند. گفت‌وگو کوتاه‌ما با او در ادامه می‌آید.

در گذشته هم به همین فعالیت مشغول بودید؟

سال ۸۸ کارمندی مشغول کار بودم، بعد از اتمام درس و بچه‌دار شدن، احساس کردم دانسته‌های دانشگاهی من، پاسخگوی نیازهایم نیست و به این نتیجه رسیدم آموزش‌های بیرون از دانشگاه تأثیرگذار است. رشته من به گونه‌ای بود که واحدهای روانشناسی پاس کرده بودم، اما بیشتر بر پایه نظریه بود. بعد از آن با مؤسسه‌ای آشنا شدم، در دوره‌های

فرزندپروری شرکت و بعد دوره تربیت جنسی کودک را دنبال کردم و بعد هم شروع به تدریس کردم. معتقدم حتی در بین افراد تحصیلکرده هم اطلاعات تربیت جنسی کودک به شدت پایین است.

الان در همین زمینه فعالیت دارید؟

بچه‌ها گل‌های زندگی هستند که برای رشد و شکوفایی آنها باید خیلی تلاش کنیم. آنان نیاز به مراقبت ویژه دارند و کسی هم از مادر بهتر نمی‌تواند در این مسیر تلاش کند. شاید به اعتقاد بعضی‌ها من از زندگی فردی خود عقب افتاده‌ام، اما باورم این است که وظیفه من تربیت نسل سالم و درست برای آینده است

به پیشنهاد خودم برای مادران، دوره‌هایی در قالب پایگاه‌های تابستانی برگزار و تدریس کردم و در حال حاضر هم در این حوزه دارم. آیا انتخاب چنین مسیری، صرف نظر از انتخاب شغل ثابت بر اساس اجبار بوده است؟

من پیشنهادات کاری بسیاری داشتم. از سال ۸۸ تاکنون مدیر مهد همچنان با من در تماس است و برای کار اصرار دارد. حتی در حال حاضر پیشنهاد معاونت مدرسه پسرم را دارم، اما قبول نکردم. خودم خواستم مشغول شوم. حتی شرایط برای سپردن پسرم به پدر و مادرم کاملاً مهیا بود. هم شیرخشکی بود و هم فاصله تا منزل پدری بسیار نزدیک، اما این کار را نکردم. حتی اگر به گذشته برگردم، بشیمان نخواهم بود. معتقدم بچه‌ها گل‌های زندگی هستند که برای رشد و شکوفایی آنها باید خیلی تلاش کنیم. آنان نیاز به مراقبت ویژه دارند و کسی هم بهتر از مادر نمی‌تواند در این مسیر تلاش کند. شاید به اعتقاد بعضی‌ها من از زندگی فردی خود عقب افتاده‌ام، اما باورم این است که وظیفه من تربیت نسل سالم و درست برای آینده است و خانه این محل امن را برای

صداهای وهم‌آلود می‌شنیدیم و دهانی که پر از خاک بود، تا گردن زیر آوار مانده بودم و دست‌هایم تکان نمی‌خورد. منگ بودم و مغزم کار نمی‌کرد. حتی نمی‌دانستم کجا هستم. فقط تاریکی بود و خاکی که از دهانم رو به پایین سر می‌خورد. سعی کردم زنده بمانم. فاصله‌ام تا مرگ خیلی کم بود و تا همین جا هم که زنده بودم و نفس می‌کشیدم، خودش معجزه بود. گاهی صداهایی روی آوارها می‌شنیدیم و نوری که برای یک لحظه می‌آمد، محو می‌شد و من را به رسیدن کمک و تلاش برای زنده‌ماندن امیدوار می‌کرد. دلم برای گیتارم تنگ شد. دلم آغوش مادری می‌خواست و دوره‌های دیشب که همه کنار هم خوش بودیم و من کلی آرزو در سرم داشتم. گفتم مهمانی، یاد بابا، مامان و خواهرم و دوست‌های بابا افتادم. چه بلایی سرشان آمده بود؟ حتی قدرت فریاد نداشتم. هر تکان کوچکی ممکن بود باعث خفگی شود. چشم بسته و فقط به زنده ماندن فکر کردم. مثل همه فیلم‌ها لایخ آرد قرصه شیرین تمام می‌شود و یکی برای کمک از راه می‌رسد.

آنجا زیر آوار با برزخ فرقی نداشت. اگر به‌لایم تکان نمی‌خورد و مزه خاک را حس نمی‌کردم، باورم می‌شد من زنده‌ام و اینجا قبرستان است. کم‌کم بیهوش شدم و چشم که باز کردم روی تلی از خاک نشسته بودم. باور کردنی نبود. شب در خانه خوابیدم و روز وسط یک ویرانه چشم باز کردم. بغض جای بهتم را گرفت. هوشیاری یقوام را گرفت و واقعیت‌های دردناک یکی یکی مثل شلاق در صورتم کوبیده شد. مامان، بابا، خواهرم و همه دوست‌های بابا مرده از آن چنتم بیرون آمدند و من تنها بر پیکرشان نشسته و جان سوگاری نداشتم. شهر پر شده بود از گورهای دسته جمعی؛ از فریاد مرده‌ای که می‌خواستند خودشان عزیزشان را دفن کنند. باورم نمی‌شد. قرار بود صبح که بیدار می‌شوم یکی از بهترین روزهای معمولی را تجربه کنم. شب نقشه‌اش را کشیده بودم، ولی صبح دیگر همه چیز غیرمعمولی بود و من حالا به جای آن دختر سرتق و یازبگوش، یک دختر زلزله‌زده بودم تا تلی از خارطه که زیر خاک مدفون بود و جنازه‌های خانواده‌ام که از زیر خاک هم لبخند بر لبشان بود.

توضیح: باامداد روز جمعه ۵ دی ۱۳۸۲ به مدت ۱۲ ثانیه شهر بم و مناطق اطراف آن در شرق استان کرمان لرزید. زمین‌لرزه بم با حدود ۳۴ هزار کشته و بیش از ۲۰۰ هزار مجروح سومین زمین‌لرزه بزرگترین تاریخ ایران بود. ۵ دی در تقویم ملی روز ایمنی در برابر زلزله و کاهش اثرات بلایای طبیعی نامگذاری شده است.

بزنم، از صدای سیم‌های بم گیتار مست می‌شدم به همین دلیل روی سیم‌های بم می‌زدم. چند نکته یادم داد و بعد هم به اصرار همکاری‌های بابا من گیتار زدم و بابا با خواندن همراهی‌ام کرد. مامان هم مدام از اتاق صدایم می‌زد که دختر سرتقی نباشم و مزاحم مهمان‌ها نشوم، ولی من غرق موسیقی، تعریف و تمجیدها شده بودم و دلم می‌خواست این دوره‌ها تا صبح ادامه داشته باشد.

بساط ساز را جمع کردم و به کمک مامان رفتم. می‌خواست میز شام را بچیند. با مهمان‌ها رودربایستی داشت و دلش می‌خواست همه چیز تمام و کمال پیش برود.

آن شب غذای مفصلی سرو کرد و بابا هم در حیاط برای مهمان‌های عزیز کرده و پایتخت‌نشین، کباب کوبیده روی زغال درست کرد و با یک سفره رنگین، سفر به بم را برایشان خاطر‌هالنگیز کرد. ما خودمان هم اهل بم نبودیم. بابا که مدیر شد، ما از شیراز به بم رفتیم و به حال و هوای آنجا و خانه‌های خشتی و گردش در محوطه ارگ خو گرفتیم. تمام دوستان اهل بم بودند و برای آینده‌ام برنامه‌های زیادی داشتم. ته‌تغاری خانه بودم و به قول مامان زورگوتر از همه، ولی هنوز برای آینده‌ام برنامه خاصی نداشتم و هر هنر و حرفه‌ای می‌دیدم، عاشقش می‌شدم.

شام که خوردیم مهمان‌ها اصرار کردند به هتل محل اقامت‌شان بروند، ولی من با زبان‌سازی بابا را راضی کردم برای خواب بمانند. می‌دانستم صبح می‌توانم دوباره به پنهان‌صبحانه بحث موسیقی را وسط بکشم. ماندن مهمان آن هم در شب‌های سرد زمستان کمی برای مامان سخت بود، ولی مهمان حبیب خدا بود و قدمش روی چشم می‌زبان. این بود که آن شب حرفم به کسی نشست و مهمان‌ها ماندند. مامان رختخواب‌ها را در اتاق نشیمن پهن کرد که گرم باشد و خودمان چهار تایی در اتاق من و خواهرم خوابیدیم. وقتی چراغ‌ها خاموش شد، به سقف خیره شدم و به فکری که در سرم وول می‌خورد، می‌اندیشیدم. با شیطنت حرف موسیقی زدم تا بابا دو روز پیش از تولدم برای اکادوی تولد و سوسه ششود مرا کلاس موسیقی بفرستد یا راضی ششود پیانو بخرد. فکر یک سساز زیبا و شیک کنار پذیرایی خواب و خوراکم را گرفته بود. به شیطنت خودم می‌خندیدم و پتو را تا گردن بالا کشیدم و فقط سرم بیرون بود. همه از خستگی بیهوش شده بودیم. طفلی مامان که از ظهر برای پذیرایی از مهمان‌ها مشغول یخت‌وپز بود، زودتر از همه خوابش برد.

وقتی چشمم باز کردم همه جا تاریک بود. انگار قیامت شده بود.



مرضیه
بایمیری

تمام حواسم پیش مهمانی امشب بود. بابا قول داده بود با یکی از دوستان مهندسی که مدرس موسیقی بود، درباره علاقه من به گیتار حرف بزنم و راهنمایی بگیرد. بابا مهندسی معماری خوانده بود و دوستانش از سازمان میراث فرهنگی برای مأموریت به بم آمده بودند تا سازه‌های ارگ بم و خانه‌های قدیمی را بازگردانند. بابا که برای ماندن اصرار کرد، آنها شب را خانه ما ماندند. حسن خوبی داشتیم. او که مدرس گیتار بود، وقتی علاقه زیادم را دید، گفت بروم سازم را بیاورم و کمی برایش

سبک سلامت



اگر دخترها باشگاه نروند مصائب زیادی دارد

توپ ورزش خارج از سبد خانوار ایرانی

جایش کنایه ورزشی می‌خرد یا یکی از هزینه‌ها را حذف و به جای آن پول توپ حرفه‌ای می‌داد. یک روز پول وسیله ورزش یک روز پول بیمه، یک روز پول کنایه، یک روز... و همه اینها به اضافه شهریه‌ای که هر ماه باید می‌پرداخت، در کنارش باید هر ماه شهریه کلاس زبان هم می‌داد که آن یکی مهم‌تر و در اولویت بود.

یک زمانی بچه‌های فعال، زرنگ و سالم اهل می‌کردند تا همراه آموزش تئوری و آمادگی برای ورزش بودند، ولی حالا معیار ورزشکار شدن پول است. هر که را پولش بیشتر رشته ورزشی‌اش گران‌تر و باکلاس‌تر.

با این وصف نمی‌شود خیلی به خانواده‌ها خرده گرفت که چرا نه ورزش بها نمی‌دهند. برای عده‌ای ورزش هنوز هم یعنی فوتبال و وسطی بازی کردن تو کوچکی که آن هم به لطف زندگی شهرنشینی و برج‌های سر به فلک کشیده هر روز دشوارتر می‌شود و بچه‌ها بازی‌شان را از دنیای واقعی در زمین فوتبال و والیبال به صفحه مجازی می‌کشاند و ورزش هم می‌شود یک بازی کامپیوتری.

خطر کمرنگ شدن ورزش برای کودکان و نوجوانان جدی است و باید برای آن کاری کرد. اگر دخترها باشگاه ورزشی نروند، ساعت بیشتری پای اینترنت هستند و اگر این نسل بیشتر در زندگی مجازی باشد تا دنیای واقعی، به‌زودی با بحران اضافه وزن، دیابت زودهنگام و مشکلات حرکتی مواجه خواهیم شد و در دسرهای فرهنگی‌اش هم جای خودش. گرچه نقش دولت‌مدان عرصه ورزش و خانواده بسیار پررنگ و ضروری است، ولی باز این خانواده است که میان تمام اولویت‌ها باحاضر است ورزش را برگزیند یا نه؟!

ورزش و فعالیت‌های غیردرسی همیشه یکی از دغدغه‌های اصلی خانواده ایرانی بوده و هست. همیشه در کنار آموزش دانش‌آموزان در کلاس‌های مهارتی شامل هنر، ورزش یا صنعت شرکت می‌کردند تا همراه آموزش تئوری و آمادگی برای ورود به دانشگاه، مهارت و تجربه هم بیاموزند. عده‌ای فرزند خود را برای دوره کارآموزی حرفه‌ای به شغل‌هایی معرفی می‌کردند که امید می‌رفت در آینده همان مسیر را ادامه دهد یا علاقه‌مند باشد. خانواده‌ها برای سروسامان دادن به فراغت بچه‌ها و مدیریت زمان‌شان بر اساس علاقه و امکانات موجود، آموزشی را برمی‌گزیند، ولی در شرایط فعلی اوضاع آموزش در خانواده کمی پیچیده‌تر شده و دیگر مسئله انتخاب، علاقه یا هنر مورد نظر نیست. باید به سبد مالی نگاه و براساس آن انتخاب کرد.

فردی را می‌شناسم که فرزندش عاشق یادگیری اسکیت بود، ولی وقتی به بودجه‌اش نگاه کرد، دید از پس هزینه‌هایش بر نمی‌آید. کودکش را مجاب کرد اسکیت قند را می‌سوزاند و خطر افتادن در آن زیاد است، بهتر است یک رشته دیگر را انتخاب کنی. یا آن یکی فرزندش عاشق والیبال بود. هر طور شده شهریه ماه اول را پرداخت کرد و فرزندش به باشگاه والیبال رفت، ولی همان یک ماه شد ترم اول و آخر یادگیری او. هم علاقه داشت هم نشاط‌بخش بود، ولی پدر از پس هزینه‌های جانبی کلاس بر نمی‌آمد. باید قید فلان قسط را می‌زد و به

اگر دخترها باشگاه ورزشی نروند، ساعت بیشتری پای اینترنت هستند و اگر این نسل بیشتر در زندگی مجازی باشد تا دنیای واقعی، به‌زودی با بحران اضافه وزن، دیابت زودهنگام و مشکلات حرکتی مواجه خواهد شد و در دسرهای فرهنگی‌اش هم جای خودش